

سرنگون کردن دولت در ایران*



۴۰۱

در اوت ۱۹۵۳ [مرداد ۱۳۳۲] کودتایی در ایران حکومت ملی گرای محمد مصدق را سرنگون کرده و شاه را به قدرت نشاند. پس آنگاه، در حکومت دیکتاتوری برقرار شده که تا انقلاب اسلامی ۱۹۷۹ دوام آورد، شاه از سرکوب گسترده و شکنجه بهره جست. کودتای ۱۹۵۳ معمولاً از عملیات سازمان جاسوسی سیا به حساب می آید ولی بررسی اسناد و مدارک نشان می دهد که نه فقط انگلستان عامل اولیه پروژه سرنگونی حکومت ایران بود، بلکه منابع انگلیسی در موفقیت این پروژه نقش مهمی ایفا کردند. برای بازسازی حوادث دو مجموعه دست اول از توطئه مشترک انگلستان و امریکا برای کودتا که بوسیله مأموران مسئول این پروژه در ام. آی. سیکس (MI6) و سیا نوشته شده، بسیار مفیدند^۱. بعضی از اسنادی که افشاگر برنامه ریزی محرمانه انگلستان برای انجام کودتا هستند به بهانه «امنیت ملی» تا قرن بعدی در دسترس عموم قرار نخواهند گرفت. با این همه، تصویر روشنی از قضایا موجود است. چرچیل به مأمور سیا که مجری این توطئه در ایران بود گفت، «هیچ چیز او را به اندازه خدمت کردن در تحت فرماندهی او در این مأموریت بزرگ، خوشحال نمی کرد»^۲.

در سالهای ۱۹۵۰ کمپانی نفت ایران و انگلیس که بعدها نام بریتیش پترولیوم گرفت، عمده ترین منبع درآمد ایران، نفت، را در تملک داشت و از لندن آنرا اداره می کرد. به گفته یکی از

* آنچه در بالا ترجمه شد، بخشی از فصل چهارم کتاب The Ambiguities of Power: British Foreign Policy Since 1945 نوشته Mark Curtis است که از سوی Zed Press در ۱۹۹۵ چاپ شد. انگلیسی این متن در نشریه Lobster شماره ۳۰، دسامبر ۱۹۹۵، صفحات ۵-۱ چاپ شده است.

کارگزاران انگلیسی، کمپانی نفت ایران و انگلیس به صورت یک امپراطوری در خود ایران درآمده است. ملی گراهای ایرانی نه فقط از این بابت که درآمد کمپانی از درآمد دولت ایران بیشتر بود، ناراضی بودند، بلکه سلطه کمپانی بر زندگی اقتصادی کشور را مُخَل استقلال ایران می دانستند.^۳ کمپانی نفت ایران و انگلیس «بعنوان یک سازمان عظیم خارجی که زندگی و سرانجام اقتصاد ایران را در کنترل دارد، به رسمیت شناخته شده بود. سوداگران نفت در انگلستان از این بابت خوشحال بودند، تنها در سال ۱۹۵۰، کمپانی، ۱۷۰ میلیون لیره استرلینگ سود برده بود»^۴.

ایرانی ها همچنین می توانستند به حکومت خود مختار کمپانی در مناطق نفت خیز اشاره کنند. مزد کمی که پرداخت می شد و یا به اینکه سهم دولت ایران تنها ۱۲ - ۱۰ درصد از درآمدهای خالص کمپانی بود در حالیکه کمپانی، فقط ۳۰ درصد را بعنوان مالیات برمی داشت.^۵ یکی از مأموران انگلیسی، وقتی خانه های محقر و شلوغ کارگران کمپانی را مشاهده کرد، گفت: «خوب، این شیوه ایست که ایرانی ها زندگی می کنند»^۶.

سفیر انگلستان در تهران گفت، «اهمیت زیادی دارد که جلوی ایرانی ها را بگیریم تا عمده ترین منبع درآمد خود را با کوشش برای اداره آن از بین نبرند. نیاز ایران این نیست که صنعت نفت را خود اداره کند (که قادر به چنین کاری نیست) بلکه باید از قابلیت های تکنیکی غرب بهره مند شود»^۷. وزیر انرژی انگلستان گفت، «در مورد منابع معدنی، مثل نفت، از نظر اخلاقی ایرانی ها باید سهمی ببرند» ولی «اینکه از نظر اخلاقی آنها باید ۵۰ درصد و یا حتی بیشتر سهم داشته باشند، آن هم در شرایطی که هیچ نقشی ندارند، مسخره است. باید نشان بدهیم چنین درخواستی مسخره و بی معنی است»^۸.

ترجیح انگلیسی ها حمایت از «ثبات» سیاسی در ایران بود. در واقع کمک به مجلس نشینان و نخست وزیر که «وضعیت موجود را که آن همه به نفع انگلیسی ها بود، حفظ نمایند»^۹. مشکلی که در پیوند با جبهه ملی، که مصدق رهبر آن بود، وجود داشت اینکه به قول سفیر انگلستان «اعضای جبهه ملی کسانی نیستند که با سوء استفاده از موقعیت خویش ثروت و قدرت بهم زده باشند. بهمین دلیل، می توانند بدون واهمه از حمله مقابل به اکثریت نمایندگان مجلس بتازند»^{۱۰}. منشاء طرح ریزی انگلستان برای سرنگونی مصدق این بود که یک ماه پس از نخست وزیر شدن، قانون ملی کردن نفت در ماه مه ۱۹۵۱ به تصویب رسید. در اختلافاتی که بعد پیش آمد مصدق حاضر شد به کمپانی نفت ایران و انگلیس غرامت بپردازد. ولی انگلیسی ها خواستار یک امتیازنامه جدید نفتی شدند و یا پرداخت غرامت به مقداری که سودهای آینده کمپانی را در بر بگیرد. «به سخن دیگر» به گفته محقق ایرانی کاتوزیان «ایرانی ها یا می بایست گوهر ملی کردن نفت را به فراموشی می سپردند و یا اینکه، نه فقط به کمپانی نفت ایران و انگلیس غرامت سرمایه گذاری کمپانی را می پرداختند بلکه برای همه نفتی که در ۴۰ سال آینده قرار بود تولید شود هم می بایست غرامت می دادند»^{۱۱}. ملی کردن و پرداخت غرامت در قوانین بین المللی به رسمیت شناخته شده بود ولی بنظر نمی آمد آنچه انگلیسی ها کردند با این قوانین همخوانی داشت. به گفته کاتوزیان، «اگر مصدق به نظر انعطاف ناپذیر می آمد به این دلیل



○ دکتر محمد مصدق در بستر بیماری - شهر یورماه ۱۳۳۱

بود که او بر اصولی پا می فشرد که در اختلاف بین دو طرف برابر و هم توان کاربرد داشت»^{۱۲}. این کج فهمی مرگباری بود که او و می توان گفت ایرانی‌ها بهای گزافی به آن خاطر پرداختند. سفیر انگلستان گزارش داد «عقیده عمومی در ایران بطرز همه جانبه‌ای با پیشنهاد انگلستان مخالف است»^{۱۳}. ولی انگلیسی‌ها معتقد بودند که یک «توافق قابل قبول با مصدق غیر ممکن است»^{۱۴}. به گفته وزارت امور خارجه بریتانیا، وزارت امور خارجه امریکا هم بر این باور بود که «یک راه حل منطقی با مصدق ممکن نیست»، ولی همان گزارشگر افزود، «امید این است در نتیجه تغییراتی عناصر معتدل کنترل را در دست بگیرند»^{۱۵}.

راه‌حل‌های احتمالی

برای برطرف کردن خطری که منافع نفتی انگلستان را تهدید می‌کرد، سه طریق (راه) وجود داشت. اولین شیوه به گفته رئیس کمیته ویژه «و در عین حال ساده‌ترین روش برای به‌زانو در آوردن ایرانی‌ها این است که تولید و صدور نفت را متوقف کنیم». کاری که کمپانی تا کودتای ۱۹۵۳ انجام داد و ایران از عمده‌ترین منبع درآمدش محروم شد. همو افزود که «پی آمد این کار ممکن است ورشکستگی ایران باشد که احتمالاً به انقلاب منتهی می‌شود»^{۱۶}. دیگران، عمدتاً کمپانی نفتی امریکایی هم به اجرای این سیاست مساعدت کردند یعنی نفت ایران را بایکوت کردند. دلیل عمده، به گفته کاتوزیان این بود تا «دیگر کشورهای صادرکننده نفت از نمونه ایران این درس «بد» را

نیاموزند»^{۱۷}. به سخن دیگر، این یکی از اولین های نمونه های تئوری Domino بود.

دومین بعد سیاست انگلستان اعمال فشار و عملیات پنهانی و سری بود برای اینکه به گفته آیدن، وزیر امور خارجه «دولت معقول تری بر سر کار بیاید»^{۱۸}. در سپتامبر ۱۹۵۱ در گزارش وزارت امور خارجه آمده است که «مدتهاست که هدف ما نخست وزیر شدن سیدضیا [الدین طباطبایی] است»^{۱۹}. به نظر محقق ایرانی، فخرالدین عظیمی، او کسی بود که «هیچ طرفداری نداشت» و انتصاب او به نخست وزیری «به احتمال زیاد با عکس العمل شدید عمومی روبرو می شد»^{۲۰}. به نوشته گزارش وزارت امور خارجه انگلستان اما، ضیاء این خصلت را داشت که «بتواند و به جد بخواهد که در مورد نفت با ما به توافق معقول برسد» و یک سیاست درازمدت «رفرم و توسعه که برای ثبات آینده ایران بسیار مهم است در پیش بگیرد»^{۲۱}.

شیوه سوم، مداخله مستقیم نظامی بود. اشغال نظامی آبادان که در آن موقع علاوه بر مرکز عملیات کمپانی نفت ایران و انگلیس بزرگترین تصفیه خانه نفت جهان در آن قرار داشت، «یکبار و برای همیشه به ایرانی ها نشان می دهد که انگلستان با قاطعیت خروج کمپانی از ایران را بر نمی تابد. در ضمن اشغال نظامی ممکن است به سقوط مصدق و جایگزینی اش با عناصر معقول که آماده مذاکره با ما هستند، منتهی بشود»، در ضمن «چنین کاری بر دیگران در خاورمیانه و دیگر مناطق این تأثیر دلپذیر را خواهد داشت که نمی توانند منافع بریتانیا را بدون مجازات به مخاطره بیندازند»^{۲۲}. طرح هایی برای جنگ با ایران در نظر گرفته شد. برای نمونه، در گزارشی گفته شد که «در جزیره آبادان، ایرانی ها چهار هنگ پیاده نظام، یک پادگان دریایی با ۱۲۰۰ سرباز، و حدوداً یک دوجین تانک مدرن امریکایی دارند»^{۲۳}. وزارت امور خارجه اما، راه حل نظامی را «کاملاً غیر عملی» می دانست چون «این خطر وجود داشت که ایرانی ها در مقابل شمار اندکی سرباز که به سرعت قابل اعزام بودند، مقاومت ورزند»^{۲۴}. وزیر امور خارجه و وزیر دفاع دولت کارگری انگلستان ولی از استفاده از نیروی نظامی برای اشغال تأسیسات نفتی حمایت می کردند. احتمال استفاده از مداخله نظامی تا سپتامبر ۱۹۵۱ هم چنان گشوده ماند تا در آن تاریخ دولت انگلستان تصمیم گرفت پرسنل انگلیسی را از ایران خارج کند^{۲۵}.

دولت چرچیل

چرچیل که در اکتبر ۱۹۵۱ به قدرت رسید به تمسخر درباره دولت پیشین انگلستان گفت «خود را باخته و از آبادان در رفتند در حالی که شلیک چند گلوله به غائله خاتمه می داد»^{۲۶}. او برای وزیر امور خارجه اش، آیدن، توضیح داد که «اگر ما توپی را که شما در اسماعیلیه مسئولش بودید در آبادان شلیک می کردیم ... هیچکدام از این مشکلات پیش نمی آمد»^{۲۷}. چرچیل به عملیات انگلیسی ها در شهر اسماعیلیه در مصر در ژانویه ۱۹۵۲ اشاره می کند. پس از اینکه شورشیان مصری به پادگان انگلیسی ها حمله کردند، انگلیسی ها شهر اسماعیلیه را اشغال نمودند، مراکز پلیس را محاصره کرده، ۵۰ تن را کشته و ۱۰۰ تن دیگر را مجروح نمودند^{۲۸}. در ایران اما، با وجود کم کاری دولت کارگری،



۵ عده‌ای از دست‌نشانندگان کودتاچیان به سرپرستی شعبان جعفری - ۲۸ مرداد ۱۳۳۲

چرچیل چند ماه بعد اظهار داشت «اگر به‌همین گونه خون‌سرد بعنایم و خسته و فرسوده نشویم، آنها [ایرانی‌ها] را رفته‌رفته به‌زانو درمی‌آوریم»^{۲۹}.

آغاز عملیات پنهانی

به گفته یک مقام انگلیسی، «سیاست ما این بود که هر چه زودتر از شر مصدق خلاص شویم»^{۳۰}. در نتیجه، طرح سرنگون کردن نخست‌وزیر ایران در زمان حکومت حزب کارگر ریخته شد. در ژوئن ۱۹۵۱، کمی پس از صدور فرمان ملی کردن صنعت نفت بوسیله مصدق، آن لیبتون که در مدرسه شرق‌شناسی دانشگاه لندن درس می‌داد، در مذاکره‌ای با یکی از مقامات وزارت امور خارجه پیشنهاد کرد «برای خالی کردن زیر پای مصدق باید به عملیات مخفی و سری توسل جست» و «شخص ایده‌آل» برای این کار دکتر زایهنر (Zaehner) استاد دانشگاه اکسفورد است که در ۱۹۴۴ «در مقوله تبلیغات مخفی و پنهانی در ایران بسیار موفق بوده است»^{۳۱}. به فاصله کمی، دکتر زایهنر با مقدار قابل توجهی پول از سوی دولت حزب کارگر برای کمک به سرنگونی مصدق به ایران رفت^{۳۲}. پس از شکست مذاکرات مربوط به نفت، نماینده انگلستان به‌شاه گفت، «تنها راه حل» روی کار آمدن «یک حکومت پر قدرت است که حکومت نظامی برقرار کرده و بچه‌های بد را برای دو سال یا بیشتر به‌زندان بپاندازد»^{۳۳}. سفیر انگلستان در تهران ضمن موافقت با این نظر، گفت، «اگر بتوانیم شاه را به‌انجام این کار راضی کنیم، احتمال زیادی وجود دارد که از شر مصدق خلاص

شویم. حکومت جدیدی که روی کار می‌آید بخاطر خودش «مجبور است بر علیه افراد افراطی دست به اقدامات شدید بزند»^{۳۴}. دو هفته پس از این، در سپتامبر ۱۹۵۱، سفارت انگلیس گزارش کرد، «تغییر حکومت باید سازمان داده شود»^{۳۵}. یکی از مشاوران سفارت، کلنل ویلر در ۲۹ سپتامبر نوشت، «در طول شش ماه گذشته، عملیات مشترک امریکا و انگلیس به راحتی می‌توانست موجب برکناری مصدق بشود... اگر جبهه مشترک امریکا و انگلیس تشکیل شود تغییر حکومت به سهولت و بدون دردسر انجام‌پذیر است»^{۳۶}. در نوامبر، مأمور وزارت امور خارجه که با لمبتون مذاکره کرده بود، گزارش داد، «عملیات غیررسمی و مخفی ما برای سرنگونی مصدق با موفقیت ادامه دارد»^{۳۷}.

با فرارسیدن ۱۹۵۲، انگلیس ترجیح می‌داد یک کودتای غیرکمونیستی در تحت نام شاه انجام بگیرد. سفارت در تهران اشاره کرده بود که حکومت جدید باید حکومتی پر قدرت و اقتدارگرا باشد^{۳۸}. در ۲۸ ژانویه، وزارت امور خارجه به این نتیجه رسید که «تنها امید ما برای اینکه از شر مصدق خلاص شویم، کودتاست. شرطش اما این است که بتوانیم آدم پر قدرتی را که از عهده این کار بر بیاید، پیدا کنیم». همچنین گفته شد که سفیر انگلستان بر این اعتقاد است که این «آدم قدرتمند» باید «در تحت نام شاه حکومت کند». وزارت امور خارجه در بازگو کردن نظر سفیر ادامه داد، «این چنین دیکتاتوری باید به فرم‌های اقتصادی و اداری دست بزند و مسئله نفت را با شرایط معقول فیصله بخشد». در واقع، ترجیح سفیر بر این است که «کودتایی این دیکتاتور را بر سر کار بیاورد». به نظر وزارت امور خارجه، «فیصله‌بخشیدن مسئله به صورتی که مورد قبول دکتر مصدق قرار بگیرد، بدون تردید به این معنی است که ما باید به مقدار قابل توجهی از اصول مان دست بکشیم». گزارش سپس این پرسش را پیش کشید که چه کسی می‌تواند این رهبر جدید و معقول باشد؟ ژنرال زاهدی، که پس از کودتا، نخست‌وزیر شد^{۳۹}.

تا مارس ۱۹۵۲، سفارت انگلیس دریافت که احتمال اینکه ارتش بر علیه مصدق دست به عمل بزند «متأسفانه ضعیف است» ولی نظر ارتش ممکن است، «کمی مثبت» بشود^{۴۰}. در ماه بعد، گزارش شد که شاه از اینکه در برابر فشار انگلیسی‌ها برای «عملیات عجولانه» مقاومت می‌کند، «بخود می‌بالد»^{۴۱}، ولی انگلستان، «به وضوح خواهان سقوط هر چه سریعتر مصدق است»^{۴۲}. در ماههای ژوئیه و اوت، سفارت همچنان بر این باور بود که ژنرال زاهدی می‌تواند کودتا را رهبری کند^{۴۳}، در واقع بعنوان بدیلی برای مصدق، زاهدی، «تنها کسی بود که در دسترس بود»^{۴۴}. در ۴ اوت یکی از کارکنان سفارت بنام سام فاله (Sam Falle) در گزارشی مطرح کرد، «به امریکایی‌ها پیشنهاد می‌کنیم که یکی دیگر از اعضای جبهه ملی به قدرت برسد». بعد روشن شد که مدتی قبل تر، وزارت امور خارجه امریکا چنین طرحی را پیش کشیده بود. فاله ادامه داد که «بهتر است انتخاب چنین جانشینی را به امریکایی‌ها واگذار کنیم... بر سر قدرت آوردن کاندیدای امریکایی‌ها چندان دشوار نیست». سپس برای اینکه مسئله نفت به دلخواه ما حل شود، این کاندیدا را برکنار کرده، «به جای کسی می‌آید که برای به توافق رسیدن با ما تمایل بیشتری داشته باشد». این استراتژی، «از برکناری مصدق بسیار ساده‌تر قابل اجراست. متأسفانه شمار زیادی از مردم عوام به مصدق به چشم یک منجی



○ شاپور ریپورتر در دادگاه دکتر مصدق

می نگرند»^{۲۵}. فاله در ۶ اوت با زاهدی ملاقات کرد و در گزارش دیگری نوشت که «زاهدی بر فعالیت‌هایش افزوده است و این شهادت را دارد که در این دوره خطرناک خود را کاندیدای نخست‌وزیری کند... به‌استنباط من، او با امریکایی‌ها، احتمالاً بطور غیر مستقیم، در تماس است. به‌او پیشنهاد کردم که اگر تمایلش را مفصل‌تر به امریکایی‌ها اطلاع بدهد، ضرری متوجه او نخواهد بود». فاله در گزارش خود نتیجه گرفت، زاهدی «بمنظر می‌آید بدیل مناسبی برای مصدق باشد»^{۲۶}. سفیر انگلیس در گزارشی تأیید کرد که زاهدی «خودش با سفارت امریکا تماس خواهد گرفت و دوست نمی‌دارد به‌صورت کاندیدای ما شناخته شود»^{۲۷}.

عملیات مشترک سیا-ام. آی. سیکس

^{۲۸} در اکتبر ۱۹۵۲ دولت ایران، به‌دلیل توطئه بر علیه حکومت که اتفاقاً درست هم بود، سفارت انگلیس را بست و به‌این ترتیب، پوشش انگلستان برای عملیات مخفی و سری‌شان از دست رفت. در نوامبر یک تیم از کارمندان وزارت امور خارجه و ام. آی. سیکس با مأموران سیا ملاقات و پیشنهاد کردند که مشترکاً بر مبنای طرح انگلستان برای سرنگونی حکومت ایران همکاری کنند^{۲۸}. عمال انگلیسی در ایران بوسیله دستگاه‌های رادیویی که در اختیارشان قرار گرفت با ام. آی. سیکس در ارتباط بودند و رئیس عملیات ام. آی. سیکس، سیا را با عمال و عوامل مفید در داخل کشور در ارتباط قرار داد^{۲۹}. رشوه‌های پرداخت‌شده بوسیله انگلستان «همکاری عناصر بالای ارتش و پلیس،

نمایندگان مجلس و سناتورها، بازرگانان، سردبیران روزنامه‌ها، سیاستمداران سالخورده و رهبران اوباش و اراذل را تأمین و تضمین کرده بود. مأمور ام. آی. سیکس که مسئول عملیات انگلیسی‌ها بود نوشت، «این نیروها می‌بایست با یا بدون حمایت شاه کنترل تهران را در دست گرفته، مصدق و وزیران او را توقیف نمایند».^{۵۰} در سوم فوریه ۱۹۵۳ نمایندگان انگلستان با رئیس سیا ملاقات کردند و وزیر امور خارجه امریکا تصمیم گرفت که مسئول عملیات سیا را برای بررسی اوضاع به‌ایران اعزام دارد.^{۵۱} در ۱۸ مارس، «سیا آماده بود تا با ما درباره جزئیات تاکتیک سرنگون کردن مصدق مذاکره نماید» و در آوریل، نامزدی ژنرال زاهدی برای جانشینی مصدق به‌طور رسمی مورد موافقت طرفین قرار گرفت.^{۵۲} تا این موقع، علاوه بر پرداخت رشوه، عملیات تشنج‌آفرین بوسیله عمال انگلستان و امریکا هم انجام گرفت که شامل گروگان‌گیری مسئولان بالا و شخصیت‌ها می‌شد. در یکی از این موارد، رئیس پلیس را گروگان گرفته، پس از شکنجه به‌قتل رسانیدند.^{۵۳}

اتخاذ تصمیم برای کودتا

دز اواخر ژوئن، فرمان نهایی برای اجرای کودتا از سوی امریکا صادر شد. انگلستان تا آن موقع «یک طرح کامل» به‌سیا ارائه داده بود.^{۵۴} چرچیل هم موافقت خود را اعلام کرد و زمان کودتا برای اواسط ماه اوت تعیین شد.^{۵۵} در آن ماه، رئیس عملیات سیا با شاه ملاقات نمود و رئیس سیا هم با بعضی از اعضای خاندان سلطنت که در سوئیس بودند ملاقات کرد. در همان زمان، یک ژنرال امریکایی برای دیدار «دوستان قدیمی» از جمله شاه و ژنرال زاهدی به‌تهران مسافرت نمود.^{۵۶} وقتی که سناریوی کودتا به‌اجرا درآمد، تظاهرات گسترده‌ای در خیابان‌های تهران صورت گرفت. این تظاهرات از سوی سیا و ام. آی. سیکس تأمین مالی شده بود، یک میلیون دلار از صندوق‌های ایمنی سفارت امریکا خرج شد.^{۵۷} و ۱/۵ میلیون لیره استرلینگ هم، به‌گفته مأمور ام. آی. سیکس که این مبلغ را به‌ایران برد، از سوی انگلستان ولی بوسیله عواملش در ایران هزینه شد.^{۵۸} به‌گفته ریچارد کاتام که در آن سالها مأمور سیا بود، «اوباش که در سرنگونی نقش مهمی داشتند، کرایه شده بودند. اوباش فاقد ایدئولوژی بوده و با دلارهای امریکایی به‌خیابان‌ها ریختند».^{۵۹} یک وجه مهم توطنه این بود که اوباش به‌خیابان‌ریخته به‌صورت هواداران حزب کمونیست - حزب توده - جلوه‌گر شوند تا زمینه لازم برای اجرای کودتا و قبضه قدرت بوسیله شاه فراهم شود. کاتام متذکر شد عواملی که برای انگلیسی‌ها کار می‌کردند، «فرصت را مغتنم شمرده و کسانی را که مأمور کنترل داشتیم به‌خیابانها فرستادند تا طوری عمل کنند که انگار طرفداران حزب توده‌اند. اینها تنها آشوب‌آفرین نبودند بلکه بیشتر به‌گروه ضربت شبیه بودند و طوری رفتار می‌کردند که انگار طرفداران حزب توده هستند. به‌مساجد و به‌رهبران مذهبی حمله کردند».^{۶۰} به‌گفته بریان لاپینگ، «هدف ترساندن اکثریت ایرانی‌ها بود تا بپذیرند که پیروزی مصدق یعنی پیروزی حزب توده و پیروزی شوروی و پیروزی لامذهبی و بی‌دینی».^{۶۱}

رئیس عملیات سیا، نمایندگان به‌گردان‌های ارتش در خارج از تهران فرستاد و از آنها خواست



○ دکتر مصدق در اعتراض به دادگاه کودتاچیان

به‌سوی تهران حرکت نمایند^{۶۲}. در درگیری‌های تهران، ۳۰۰ تن کشته شدند تا هواداران مصدق مغلوب نیروهای طرفدار شاه شدند. یک ژنرال امریکایی بعدها شهادت داد که «تفنگ‌هایی که مورد استفاده قرار گرفت، کامیون‌هایی که اوپاش را به حرکت درآورد، نفربرهای ارتشی که در خیابان براه افتاد، ارتباطات رادیویی که کنترل این عوامل را تکمیل کرد همه در نتیجه برنامه کمکهای دفاع نظامی امریکا فراهم شده»^{۶۳}.

باری روین نوشت، «بطور کلی، ۵ امریکایی و نیم دو جین عوامل ارتباطی ایرانی کل قیام را سازمان دادند»^{۶۴}. داده انگلیسی‌ها، به‌رحال، بسیار بااهمیت بود. یکی از عوامل انگلیسی‌ها، شاهپور رهپورتر که بعدها مشاور شاه شد، قبل از اینکه بصورت یکی از دلایان اصلی فروش اسلحه‌های انگلیسی بخصوص تانک‌های چیفتین و موشکهای رایپر به ایران درآید، با عنوان سر مورد تشویق قرار گرفت^{۶۵}. دو سال بعد از کودتا، رئیس عملیات ام. آی. سیکس در ایران، رئیس انستیتوی سلطنتی مسائل بین‌المللی که یکی از مؤسسات «مستقل» تحقیقاتی است، شد^{۶۶}.

خطر کمونیستها

یکی از توضیحات معمول برای کودتا این است که عکس‌العملی بود به‌خطر قدرت گرفتن حزب کمونیست - حزب توده - در ایران که با شوروی روابط بسیار نزدیکی داشت. در نتیجه، کودتا جلوی به‌قدرت رسیدن یک حکومت طرفدار شوروی را در ایران سد کرد. نظر مشابه دیگری

مدعی است که دولت مصدق به‌طور روزافزونی به‌حزب توده متکی شده بود و این وابستگی به‌حدی بود که حزب توده رفته‌رفته دست‌بالا را در حکومت داشت.^{۶۷} هیچ‌کدام از این دو نظریه قابل اثبات نیست.

در سپتامبر ۱۹۵۲، سفیر انگلیس نوشت، «کمونیست‌ها دوراندیشی ندارند، بلکه اپورتونیست هستند و عمدتاً نقشی غیرفعال ایفاء کرده‌اند. عمدتاً ترجیح می‌دهند در حاشیه بنشینند و بگذارند حوادث سیر طبیعی خود را طی کنند... در تدوین و تکامل ناسیونالیسم ویژه مصدق آنها عامل قابل توجهی نبوده‌اند»^{۶۸}. در مارس ۱۹۵۳، تنها چند ماه قبل از کودتا، سفارت امریکا مدعی شد «شواهد ناچیزی مبنی بر قدرت گرفتن حزب توده در دست است اگرچه نفوذ خود را در حکومت و مؤسسات ایران به‌آهستگی ادامه می‌دهند»^{۶۹}. تا آنجا که به‌احتمال کودتا از سوی حزب توده مربوط می‌شود، در یک گزارش اطلاعاتی وزارت امور خارجه امریکا در ژانویه ۱۹۵۳ آمده است، «یک حرکت علنی از سوی حزب توده برای کسب قدرت... باعث وحدت غیرکمونیست‌ها و عناصر مستقل همه گروه‌ها می‌شود... که در نهایت حزب توده را با قدرت و سرکوب منهدم خواهد کرد»^{۷۰}. محقق ایرانی، فخرالدین عظیمی ضمن موافقت با این نظر، معتقد است که «اگرچه حزب توده توانست شماری از افسران را بخود جلب کند، ولی مقامات نظامی از این جریان بی‌خبر نبودند... گرفتن قدرت با کودتا، جزء استراتژی حزب توده نبود و بعید بنظر می‌رسید چنین اقدامی مورد حمایت روس‌ها قرار بگیرد. به‌رحال، دولت... ارتش... و مؤسسات مذهبی هنوز می‌توانستند با کودتای حزب توده مقابله نمایند». مصدق نیز از یک کودتای کمونیستی واهمه نداشت، بلکه «از یک کودتای راستگرای سلطنت‌طلبانه» یعنی همان چیزی که به‌زعامت امریکا و انگلیس اتفاق افتاد، می‌ترسید.^{۷۱}

به‌اصطلاح «خطر کمونیست‌ها» به‌طور بسیار مؤثری اما، مورد استفاده قرار گرفت. در گزارشی از وزارت امور خارجه انگلستان آمده است که «برای دولت اعلیحضرت پادشاه بسیار مهم است که بهر قیمت در وضعیتی قرار نگیرد تا بتوانند بگویند که بعنوان یک قدرت سرمایه‌داری به‌ایران ناسیونالیست حمله کرده است»^{۷۲}. در واقع، انگلستان، به‌طور پی‌گیری از سناریوی «خطر کمونیست‌ها» استفاده کرد تا امریکا را به‌اتخاذ عمل برای سرنگونی مصدق متقاعد کند. چون پیش از آن، با وجود نارضایتی شدید انگلستان این سیاست امریکا بود تا از مصدق بعنوان عاملی برای مقابله با نفوذ کمونیست‌ها حمایت کند.^{۷۳} سفارت انگلستان در تهران در گزارشی در اوت ۱۹۵۲ متذکر شد که در ارائه پیشنهاد مبنی بر سرنگون کردن مصدق به‌امریکایی‌ها، «ما می‌توانیم بگوییم که اگرچه ما طبیعتاً دوست می‌داریم درباره‌ی نفت به‌توافق برسیم ولی قبول داریم که هدف اول و مهمترین مقصودمان این است تا از کمونیست شدن ایران جلوگیری کنیم»^{۷۴}. مأمور ام. آی. سی‌کس عقیده داشت، «اگر امریکایی‌ها مسئله را به‌صورت کوششی برای کنترل کمونیسم ببینند بهتر و آسان‌تر با ما همکاری خواهند کرد تا بعنوان کوششی برای تثبیت موقعیت شرکت نفت ایران و انگلیس»^{۷۵}. تأمین مالی اوپاش تظاهرکننده در تهران که می‌بایست به‌صورت هواداران حزب توده عمل می‌کردند،

نشان می‌دهد که در واقعیت امر خطر کمونیست‌ها جدی گرفته نمی‌شده است.^{۷۶}

برقراری «ثبات»

شاه به رئیس عملیات سیا که او را به قدرت نشانده، گفت، «من تاج و تختم را به خدا، به مرادم، به ارتشم و به شما مدیون هستم». منظور شاه از «شما»، امریکا و انگلستان بود.^{۷۷} حالا که «دیکتاتور» در جهت حفظ منافع وزارت امور خارجه انگلستان در مقامش ایفا شده بود، می‌بایست به زعامت نامزد محبوب مقام نخست‌وزیری، یعنی ژنرال زاهدی، «ثبات» برقرار می‌شد. در نتیجه، آنچه انگلیسی‌ها در ۱۹۵۱ نوشته بودند، به صورت واقعیتی آزاددهنده تجلی یافت. در آن گزارش آمده بود که شاه، «به اندازه کافی فامیلان خود و وابستگان آنها را کنترل نمی‌کند تا در امور سیاسی مداخله نکنند و از مداخله در امور تجارتنی سودهای کلان به جیب نزنند». همچنین، «عمده‌ترین شکایت منتقدان سیاسی شاه این است که او می‌کوشد قدرت سیاسی را بطور انحصاری قبضه کند».^{۷۸}

یک سال پس از کودتا، قرارداد جدید نفت امضاء شد و کنسرسیون نفت که در آن انگلیس و امریکا هر کدام ۴۰ درصد سهم داشتند، بوجود آمد. این کنسرسیون، تولید، قیمت‌گذاری و صدور نفت ایران را کنترل می‌کرد. سهم انگلستان از آنچه قبل از مصدق داشتند، کمتر شده بود ولی از آنچه مصدق حاضر بود به آنها واگذارد، بسی بیشتر بود. امریکا در عین حال، سهم قابل توجهی از نفت و نفوذ سیاسی در کشور را به دست آورد. تغییری در اوضاع که در عین حال نشان‌دهنده توازن نسبی شرکا در مناسبات ویژه‌ای بود که با یکدیگر داشتند.

1. C. M. Woodhouse, *Something Ventured*, (Granada, London, 1982); Kermit Roosevelt, *Countercoup*, (McGraw Hill, London 1979).
2. Roosevelt, p. 207.
3. D. Fergusson to R. Stokes, 3 October 1951, PRO, FO 371/91599.
4. W. Roger Louis, *The British Empire in the Middle East, 1947-1951: Arab nationalism, The United States and postwar imperialism*, (Clarendon, Oxford, 1984), p. 682.
5. Homa Katouzian, *Mussadiq and the struggle for power in Iran*, (I. B. Tauris and Co., London, 1990), p. 139.
6. Barry Rubin, *Paved with good intentions: The American experience and Iran*, (Oxford University Press, Oxford, 1980), p. 67.
7. Shepherd to O. Franks, 2 October 1951, PRO, FO 371/91464.
8. D. Fergusson to R. Stokes, 3 October 1951, PRO, FO 371/91599.
9. G. Middleton to A. Eden, 25 February 1952, PRO, FO 248/1531.
10. F. Shepherd to H. Morrison, 15 March 1951, PRO, FO 371/91454.
11. Katouzian, p. 144.
12. *Ibid.* p. 145.

مدعی است که دولت مصدق به طور روزافزونی به حزب توده متکی شده بود و این وابستگی به حدی بود که حزب توده رفته رفته دست بالا را در حکومت داشت.^{۶۷} هیچ کدام از این دو نظریه قابل اثبات نیست.

در سپتامبر ۱۹۵۲، سفیر انگلیس نوشت، «کمونیست‌ها دوراندیشی ندارند، بلکه اپورتونیست هستند و عمدتاً نقشی غیرفعال ایفاء کرده‌اند. عمدتاً ترجیح می‌دهند در حاشیه بنشینند و بگذارند حوادث سیر طبیعی خود را طی کنند... در تدوین و تکامل ناسیونالیسم ویزه مصدق آنها عامل قابل توجهی نبوده‌اند»^{۶۸}. در مارس ۱۹۵۳، تنها چند ماه قبل از کودتا، سفارت امریکا مدعی شد «شواهد ناچیزی مبنی بر قدرت گرفتن حزب توده در دست است اگرچه نفوذ خود را در حکومت و مؤسسات ایران به آهستگی ادامه می‌دهند»^{۶۹}. تا آنجا که به احتمال کودتا از سوی حزب توده مربوط می‌شود، در یک گزارش اطلاعاتی وزارت امور خارجه امریکا در ژانویه ۱۹۵۳ آمده است، «یک حرکت علنی از سوی حزب توده برای کسب قدرت... باعث وحدت غیر کمونیست‌ها و عناصر مستقل همه گروه‌ها می‌شود... که در نهایت حزب توده را با قدرت و سرکوب منهدم خواهد کرد»^{۷۰}. محقق ایرانی، فخرالدین عظیمی ضمن موافقت با این نظر، معتقد است که «اگرچه حزب توده توانست شماری از افسران را بخود جلب کند، ولی مقامات نظامی از این جریان بی‌خبر نبودند... گرفتن قدرت با کودتا، جزء استراتژی حزب توده نبود و بعید بنظر می‌رسید چنین اقدامی مورد حمایت روسها قرار بگیرد. بهر حال، دولت... ارتش... و مؤسسات مذهبی هنوز می‌توانستند با کودتای حزب توده مقابله نمایند». مصدق نیز از یک کودتای کمونیستی واهمه نداشت، بلکه «از یک کودتای راستگرای سلطنت‌طلبانه» یعنی همان چیزی که به زعامت امریکا و انگلیس اتفاق افتاد، می‌ترسید.^{۷۱}

به اصطلاح «خطر کمونیست‌ها» به طور بسیار مؤثری اما، مورد استفاده قرار گرفت. در گزارشی از وزارت امور خارجه انگلستان آمده است که «برای دولت اعلیحضرت پادشاه بسیار مهم است که بهر قیمت در وضعیتی قرار نگیرد تا بتوانند بگویند که بعنوان یک قدرت سرمایه‌داری به ایران ناسیونالیست حمله کرده است»^{۷۲}. در واقع، انگلستان، بطور پی‌گیری از سناریوی «خطر کمونیست‌ها» استفاده کرد تا امریکا را به اتخاذ عمل برای سرنگونی مصدق متقاعد کند. چون پیش از آن، با وجود نارضایتی شدید انگلستان این سیاست امریکا بود تا از مصدق بعنوان عاملی برای مقابله با نفوذ کمونیست‌ها حمایت کند.^{۷۳} سفارت انگلستان در تهران در گزارشی در اوت ۱۹۵۲ متذکر شد که در ارائه پیشنهاد مبنی بر سرنگون کردن مصدق به امریکایی‌ها، «ما می‌توانیم بگویم که اگرچه ما طبیعتاً دوست می‌داریم دربارهٔ نفت به توافق برسیم ولی قبول داریم که هدف اول و مهمترین مقصودمان این است تا از کمونیست شدن ایران جلوگیری کنیم»^{۷۴}. مأمور ام. آی. سیکس عقیده داشت، «اگر امریکایی‌ها مسئله را به صورت کوششی برای کنترل کمونیسم ببینند بهتر و آسان‌تر با ما همکاری خواهند کرد تا بعنوان کوششی برای تثبیت موقعیت شرکت نفت ایران و انگلیس»^{۷۵}. تأمین مالی اوپاش تظاهرکننده در تهران که می‌بایست به صورت هواداران حزب توده عمل می‌کردند،

48. Lapping, p. 270; Rubbin, p. 77.
49. Lapping, p. 269.
50. Woodhouse, p. 118.
51. Rubin, p. 78.
52. Woodhouse, p. 124.
53. Katouzian, pp. 183-4; Azimi, p. 320.
54. Roosevelt, p. 1.
55. Lapping, p. 271.
56. Sephehr Zabih, *The Mosadeq era: Roots of the Iranian Revolution*, (Lake View Press, Chicago, 1982), pp. 124-5; Roosevelt, pp. 146-55.
57. William Blum, *The CIA: A forgotten history*, (Zed Press, London, 1986), p. 72; Rubin, p. 82.
58. Lapping, p. 268.
59. *Ibid.* p. 274.
60. *Ibid.* pp. 273-4; see also Azimi, p. 331.
61. *Ibid.* p. 274.
62. Katouzian, p. 190.
63. Blum, p. 73.
64. Rubin, p. 84.
65. Zabih, pp. 140-2.
66. Woodhouse, p. 138.
67. See for example, Brian Holden Reid, 'The "Northern Tier" and the Baghdad pact', in John Young (ed.), *The foreign policy of Churchill's peacetime administration, 1951-1955*, (Leicester University Press, Leicester, 1988), pp. 165-6 and 168.
68. G. Middleton to A. Eden, 2 September 1952, PRO, FO 248/1531.
69. US Embassy Tehran dispatch, 19 May 1953, PRO, FO. 371/104566.
70. Blum, p. 70.
71. See Azimi, pp. 331-41.
72. Foreign Office to Washington, 8 June 1951, PRO, FO 371/91459.
73. Lapping, p. 270; Katouzian, p. 177.
74. Memorandum by S. Falle, 4 August 1952, PRO, FO 248/1531.
75. Woodhouse, p. 110.
76. AIOC documents discovered in June 1951 revealed that the company had actually been aiding the Tudeh press to render the latter's opposition to Mussadiq more effective. Katouzian, p. 115.
77. Roosevelt, p. ix.
78. F. Shepherd to H. Morrison, 21 May 1951, PRO, FO 371/91459.

بياد ملك السواوير

